

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب مصباح الفقاهة، جلد اول، صفحه 211، با استدلال مرحوم شیخ انصاری (ره) به آیه شریفه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» مخالفت کرده‌اند. مرحوم شیخ از آیه استفاده می‌کنند که اصل اولی در اشیاء این است که هر انتفاعی جایز است الا ما خرج بالدلیل. و این آیه شریفه را بعنوان مستند برای این قاعده قرار می‌دهند، علاوه بر اینکه اصالة البرائة را بعنوان مستند قرار دادند.

نقد محقق خوئی (ره) بر استدلال مرحوم شیخ (ره)

اما مرحوم آقای خوئی (ره) مخالفت کرده و فرمودند «الایة لیست بدالة علی جواز الانتفاع بجميع ما فی الارض لیكون الانتفاع للمتجنس من صغریاته»، آیه دلالت بر جواز انتفاع ندارد تا ما در مانحن فیه، انتفاع به متنجس را از صغریات این آیه بدانیم.

احتمال اول محقق خوئی (ره) در آیه

آنگاه در آیه دو احتمال دادند «بل هی اما ناظره الی بیان ان الغایة القصوى من الخلق الاجرام الارضیه ما فیها لیس الا خلق البشر و تربیته و تکریمه» آیه نظر دارد به این که غایة القصوى از خلقت زمین و ما فیها، خلقت بشر است، «و اما غیر البشر فقد خلقه الله تعالى تبعاً لخلق لانسان و مقدماً له» غیر بشر را خدا بعنوان مقدمه برای خلق بشر قرار داده است. «و من البدیهی ان هذه المعنا لا ینافی تحدید بعض المنافع دون بعض» اگر ما آیه را اینطور معنا کردیم، این منافات ندارد که در زمین و آنچه که در زمین است بعضی از انتفاعات جایز باشد و بعضی از انتفاعات دیگر جایز نباشد.

نقد استاد بر محقق خوئی (ره)

که عرض کردم که لازمه این احتمال این است که ما «ل» در «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ» را لام غایت بگیریم، و عرض کردیم این که «ل» در غایت استعمال شود، این بر خلاف ظهور «ل» است، معنای غالبی «ل» عبارت از انتفاع است، بلی لام للغایة مواردی هم دارد، اما استعمال غالبی «ل» در انتفاع است. اگر محقق خوئی (ره)، اصلاً ادعا کند که استعمال لام در غایت، بیشتر از

استعمال لام در انتفاع است - که این را به باب رابع مغنی مراجعه بفرمایید ببینید به چه نتیجه‌ای می‌رسید، شاید هم در کتب ادبی ابتدائاً «اللام للغاية» ایشان اگر بفرمایند ظهور اولی لام در غایت هست، مشکلی که پیش می‌آید این است که این جا برای این معنایی که ذکر می‌کنند نیاز به تقدیر دارند؛ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ»، این «خلق لكم» یعنی «خلق لاجل خلقكم» نه «لاجلکم»، طبق این بیان، اگر بگوییم غایت از خلقت زمین و آنچه که در زمین است، خلقت بشر و تربیت بشر بوده، پس باید يك تقدیری بگیریم و بگوییم «هو الذي خلق لخلقكم» نه «لكم» و تقدیر بر خلاف اصل است.

احتمال دوم در آیه

احتمال دومی که ایشان فرمودند - که این احتمال دوم خیلی بعیدتر از احتمال اول است - «و اما ناطرة الى ان خلق تلك الاجرام و تکمیلها على الهیات الخاصة و الاشكال المختلفة و الانواع المنتشقة من الجبال والادوية و الاشجار و الحيوانات على انواعها و انواع المخلوقات من النامي و غيره لبيان طرق الاستدلال على وجود الصانع و توحيد ذاته و صفاته و افعاله»، فرموده‌اند این لام را، لام انتفاع بگیریم، اما نه انتفاع امور دنیوی، بلکه بگوییم «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» خدا کسی است که زمین و آن چه که در زمین است را خلق کرده برای این که شما از این راه انتفاع ببرید. به چه انتفاعی؟ اینکه از زمین و ما فیها، به خدا و صفات خدا و افعال خدا برسیم، فرمودند «اذن فتكون اللام للانتفاع فانه ای منفعة اعظم من تکمیل البشر؟» کدام منفعتی بالاتر از تکمیل بشر است «و لعل هذا مقصود من قول امير المؤمنين(ع) فی دعاء الصباح یا من دل على ذاته بذاته».

نقد استاد بر احتمال دوم محقق خوئی(ره)

عرض می‌کنم که اولاً این که ما بگوییم آیه دلالت بر این معنا دارد که زمین و ما فیها طرقی هستند که انسان را به معرفت خدا و به صفات خدا می‌رساند، این آیه ظهور که ندارد، حتی از او استشمام چنین معنایی هم نمی‌شود. آنچه که بیشتر اشکال دارد این است که این عبارت «یا من دل على ذاته بذاته» با همین معنایی که فرموده‌اند نیز سازگاری ندارد. یعنی اگر به کتب فلسفی مراجعه کنیم آنها می‌گویند يك برهان انی داریم و يك برهان لمی، اگر از راه مخلوق پی به خالق بردیم از راه معلول پی به علت بردیم، این برهان انی است، ولي اگر از راه علت پی به معلول بردیم می‌شود برهان لمی. این «یا من دل على ذاته بذاته» یعنی خدا يك موجودی است که برای اینکه ما يك دلیلی برای او داشته باشیم هیچ چیزی بهتر از ذات او نیست، «کفی بالله شهیداً»، در آیات قرآن هم داریم که از همین برهان لمی استفاده می‌شود که ذات خداوند دلیل برای ذات خداوند باشد.

بنابر این اولاً این معنا، مناسبتی با این آیه ما نحن فيه ندارد، ثانیاً این «یا من دل على ذاته بذاته» با همین معنایی هم که فرموده‌اند ارتباطی ندارد. ما وقتی در آیات دیگر قرآن مراجعه می‌کنیم بعضی از آیات هست که تقریباً شبیه همین آیه شریفه است، مثل «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»، چند آیه در قرآن دلالت بر این دارد «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» اینها تقریباً شبیه به همین آیه است. «لذا هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» ظهور در همین دارد که جمیع آنچه که در زمین است را برای شما خلق کردیم یعنی شما می‌توانید از اینها انتفاع ببرید و مال شماست، البته نه ملکیت اعتباریه، بلکه این را خداوند برای انتفاع قرار داده است.

نتیجه بررسی کلام محقق خوئی(ره)

لذا این دو احتمالی که مرحوم آقای خوئی داده‌اند به نظر ما بسیار بعید از آیه شریفه است. در اینجا باید «لام» را برای انتفاع

بگیریم، انتفاع هم در همین انتفاع عرفی و معمولی است.

اشکال دیگری در استدلال به آیه

اینجا تنها چیزی که بعنوان يك اشکال ممکن است مطرح شود و نکته مهمی هم هست، این است که بگوییم آیه اصلاً عنوان انشائی ندارد، بلکه آیه يك عنوان اخباری دارد، که بیان می‌کند که خدا چه موجودی است و چقدر به مردم و مخلوقات و عباد خودش عنایت و لطف دارد، می‌گوید «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». پس اصلاً آیه در مقام تشریع نیست، بلکه در مقام اخبار است و وقتی در مقام اخبار شد دیگر نمی‌توانیم از آن حکم استفاده کنیم - ما در اصول گفتیم اینکه يك قانونی مطلق باشد، یا مقید باشد، این مطلق و مقید، در امور انشائیه است، در مثل «اعتق الرقبة» می‌گوییم اطلاق دارد، که هر رقبه‌ای را می‌توانید آزاد کنید، اما اگر کسی خبر دهد و بگوید «رأيت رقبة»، اینجا نمی‌گویید این اطلاق دارد، بلکه می‌گویید نکره است.

اطلاق و تقیید در جایی است که انشاء باشد، انشاء هم در جایی است که مولا در مقام تشریع باشد، اما اینجایی که در مقام حکایت و اخبار است نمی‌توانیم به آیه استدلال کنیم. - الا آن جملات خبری که در مقام انشاء است، مثل اینکه از امام(ع) سؤال می‌کنند کسی که این کار را کرده باید وضو بگیرد؟ می‌فرماید «یتوضأ»، که «یتوضأ»، جمله مضارع در مقام انشاء است. اما آنجا قرینه داریم بر اینکه در مقام انشاء است، اما اگر خود جمله، جمله خبری باشد، نمی‌توان به آن استدلال کرد.

تذکر استاد به برخی اعتراضات نابجا

در تکمیل این مطلب این نکته را عرض کنم که چندی پیش در همین حوزه آمدند اشکال کردند که فقهاء در فقه خودشان به نهج البلاغه استدلال نمی‌کنند و خیلی هم با آب و تاب بیان کردند، متأسفانه در آن جلسه هم کسی نبود که بتواند از این حرف باطل جواب دهد، الا يك نفر که اعتراضی کرد و آن اعتراض هم به جای نرسید. البته ما بعد از چند روز در همان دار الشفاء يك صحبتی داشتیم و آن اشکالی را که مطرح کرده بودند جواب مفصلی دادم، که نهج البلاغه يك کتابی است، اولاً کتاب فقهی نیست و مرحوم سید شریف رضی(ره)، بعنوان کلمات امیر المؤمنین(ع) نوشته است، در صدد این بوده که کلمات را جمع کند، و بعنوان يك کتاب فقهی یا بعنوان يك احادیث فقهی آن را جمع آوری نکرده است. ثانیاً در نهج البلاغه حدود دویست موضوع کلی وجود دارد، مربوط به آسمان، و زمین و خلقت انسان و موجودات و تقوی و ایمان و اسلام و قرآن و کتب آسمانی و ملائکه و جن و ...، موضوعات بسیار مهمی است. در میان این دویست موضوع، چند موضوعش مربوط به فقه است. که شاید ده دوازده عنوان مطرح است که مربوط به فقه است.

اما همه این نکات را که کنار بگذاریم این است که اکثر جملات نهج البلاغه، عنوان اخباری دارد، و اگر عنوان خبری داشت ما نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم، مثلاً راجع به این تعبیری که امیر المؤمنین(ع) مربوط به زنها دارند که «هن نواقص العقول»، یکی از توجیهاتی که این جمله دارد این است که این کلام بعنوان يك جمله خبری است، و نمی‌شود به جمله خبری استدلال کرد، یعنی با استدلال به آن جمله نمی‌توانیم بگوییم در جمیع امور و فی جمیع الازمان و فی جمیع الشرائط، اینها نواقص العقول هستند. در جمله خبری اطلاق و عمومیت وجود ندارد، مگر اینکه تصریح به عمومیت شود.

لذا اکثر عباراتی که در نهج البلاغه است عنوان جمله خبری را دارد، وقتی جمله خبری شد برای فقیه قابل استدلال نیست، فقیه به جمله‌ای می‌تواند استدلال کند که انشائی باشد و يك حکم کلی راهم انشاء کرده باشد. دقت کنید گاهی اوقات در فقه می‌خواهند بگویند يك روایتی قابل استدلال نیست، می‌گویند «هذه قضية فی واقعة»، روح این جمله بر می‌گردد به همین مطلب، يك واقعه

معینی در خارج بوده، جزئی بوده، حکمی برای آن مورد معین جزئی ذکر شده است و نمی‌شود جاهای دیگر مطرح کرد.

در مانحن فیه هم اگر کسی بگوید آیه شریفه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» عنوان اخباری دارد و انشاء نیست، وقتی که انشاء نیست و عنوان تشریعی ندارد، قابلیت اطلاق و استدلال برای فقیه را ندارد. به نظر ما اینجا در این مورد ولو اینکه اصل کبری درست است، یعنی اگر يك جمله‌ای در مقام انشاء نبود و خبری محض بود، نمی‌شود از آن حکمی را استفاده کرد، اما اخبار از چه؟ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» از چه خبر می‌دهد؟ این آیه از يك انشاء و تشریع خبر می‌دهد، حالا اگر پیامبر(ص) بفرمایند، مثل این که در خود آیه شریفه داریم که «أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» این خبر است، اما خبر از يك انشاء است، قبلاً انشاء شده که خداوند جمیع طیبات را حلال کرده است، اینجا هم خبر محض نیست بلکه خبر از يك انشاء و تشریع است، خبر می‌دهد که خداوند تشریع کرده است زمین و جمیع آنچه که در زمین است بشر از او انتفاع و استفاده می‌برد.

نتیجه بحث و نظر استاد

بنابر این، نه فرمایش آقای خوئی(ره) وارد است و نه این اشکال وارد است. حق با مرحوم شیخ انصاری(اعلی الله مقامه) هست و آن بیانی که صاحب مجمع البیان(ره) دارند ما از این آیه این قاعده را بخوبی استفاده می‌کنیم.

نظر والد معظم استاد

يك وقتی هم من با والد بزرگوارم، همین آیه را صحبت می‌کردم، ایشان هم می‌فرمودند که به خوبی از آیه می‌شود این را استفاده کرد که انتفاع به جمیع آن چیزی که در روی زمین است جایز است، البته این اطلاق دارد الا ما خرج بالدلیل، که دلیل بیاید تقيید بزند.

و صل الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.